

# توبه دزد حرفه‌ای در پلیس آگاهی

توبه سارق حرفه‌ای در اداره آگاهی و کشف راز سرقت‌های سریالی خودروها با دستگیری قاچاقچی خطرناک،  
خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی تهران است

سال‌ها قبل نیابت قضایی از اصفهان برای دستگیری سارق خودرو به ما اعلام شد. ما جزا از این قرار بود که سارق وان‌تی، توسط کارآگاهان پلیس اصفهان بازداشت شده و او مدعی بود با همدستی مرد جوانی به نام پژمان سرقت را انجام داده است. از آنجا که پژمان ساکن تهران بود، به ما نیابت قضایی برای بازداشت او داده بودند.

## سارق سابقه‌دار

در تحقیقات مشخص شد پژمان، سارق سابقه‌دار خودروهای وانت است که چهار سال در حبس بوده و حدود هفت ماه قبل هم آزاد شده است. سارق جوان که زندان او را متنبه نکرده بود، پس از آزادی سرقت‌ها را از سر گرفته بود و خودروهای سرقتی را به سیستان و بلوچستان منتقل و از آنجا به پاکستان می‌فرستاد. او و هم‌دستانش در آرای خودروهای سرقتی پاپول دریافت می‌کرد یا مواد مخدر و بعد از آن، دوباره راهی پایتخت می‌شد و سرقت‌های دیگری را رقم می‌زد. با مشخص شدن هویت پژمان راهی خانه‌اش شدیم تا او را دستگیر کنیم. خانه پژمان در طبقه سوم ساختمانی بود که طبقه اول آن سوپرمارکت و طبقه دومش دندانپزشکی بود.

## دستگیری در روز تعطیل

وقتی برای دستگیری پژمان وارد عمل شدیم، مشخص شد او خانه نیست. شماره تلفنم را در اختیار صاحب سوپرمارکت قرار دادم و از او خواستم به محض مراجعه پژمان ما را مطلع کند. روز تعطیل بود که مرد میانسال با من تماس گرفت و خبر از حضور متهم در خانه‌اش داد. راهی آنجا شدیم و هر چه زنگ خانه پژمان را به صدا درآوردیم در را باز نکرد. می‌دانستیم او در خانه است و از طرفی هم فرار از طریق پنجره طبقه سوم سخت بود. پس متهم راهی جز تسلیم شدن نداشت. گرچه ابتدا مقاومت کرد اما در نهایت بازداشت شد.

## سرقت‌های سریالی

پژمان، سارق و صافکار حرفه‌ای بود. او هر خودرویی را که صافکاری می‌کرد محال بود بشود تشخیص داد خودرو تصادفی بوده است. متهم جوان و همدستش پس از سرقت

خودروها، پلاک جعلی روی آنها قرار می‌دادند و آنها را به مرز منتقل می‌کردند. پژمان، متهم زنجی بود و می‌دانست چون مادرکی علیه‌اش نداریم تنهایی توانیم او را به سرقت همان خودرویی متهم کنیم که همدستش در اصفهان اعتراف کرده است. به همین دلیل هیچ اعترافی نداشت و من تصمیم گرفتم پرونده را با یک سرقت به اصفهان ارجاع دهم. این را هم بگویم وقتی متهم برای تحقیقات به اداره منتقل می‌شد، ساعت‌های نماز، کار را تعطیل می‌کردم و نمازم را می‌خواندم. نمازی که هیچ وقت تصورش را نمی‌کردم مسیر زندگی یک متهم و سارق سابقه‌داری را تغییر دهد. بعد از ظهر جمعه بود و قرار بود پرونده را فردای آن روز به اصفهان بفرستیم و عملاً همه کارها انجام شده بود که پژمان بدون هیچ انتظاری اعتراف کرد.

## توبه از سرقت

او گفت: می‌خواهم توبه کنم و از کارهایی که کرده‌ام، پشیمانم. به او گفتم اول باید حق الناس را پرداخت کنی. او گفت من خودروهای زیادی سرقت کردم امانی توانم آنها را برگردانم، چرا که خودروها را به پاکستان فرستاده‌ام. به او گفتم تو توبه کن و با خواست خدا، ما خودروها را برمی‌گردانیم. همان روز پژمان به سرقت ۲۸ خودرو اعتراف کرد و ما یکی از همدستانش را در تهران دستگیری کردیم و فردای آن روز با نیابت قضایی راهی سیستان و بلوچستان شدیم تا مال‌الخراصلی خودروهای سرقتی را که «تاجوک» نام داشت، دستگیر کنیم.

## قرار با سردهسته مالخرها

تاجوک، مرد خطرناکی بود و نوجوه‌ها و افراد زیادی داشت. او کارش قاچاق آدم بود و افغانستانی‌ها را غیرقانونی وارد ایران می‌کرد و از آنها پول می‌گرفت و خودروهای سرقتی را هم به پاکستان می‌فرستاد.

ما با لباس محلی راهی سیستان و بلوچستان شدیم و پژمان با یکی از نوجوه‌های تاجوک قرار گذاشت و گفت یک تویوتا برای فروش دارد. من تویوتا را از یکی از دوستانم گرفتم و با آنها برای تحویل خودرو قرار گذاشتیم.

ساعت ۴ بعد از ظهر با آنها قرار گذاشتیم و ماموران پلیس

زاهدان هم برای کمک آمدند. از شانس بد ما، تاجوک ماموران را شناخت و با تیراندازی از محل متواری شد. با خودم گفتم همه زحمت‌ام از بین رفت و لو رفتیم و دیگر نمی‌توانم سردهسته خطرناک مالخرها را بازداشت کنم. در همین افکار بودم که یک ساعت بعد تاجوک زنگ زد. او قرار دیگری با ما گذاشت و اصلاً متوجه نشده بود من با پلیس‌ها بودم و مالو نفرقتیم. دو روز بعدش یکی از افراد تاجوک تماس گرفت و در اصفهان قرار گذاشت.

## دستگیری مرد خطرناک

راهی اصفهان شدم و تاجوک و سه مرد مسلح راهی محل قرار که خانه‌ای بود، شدند. همکاران من هم آنجا را محاصره کرده و منتظر پیامی از من بودند که برای دستگیری وارد عمل شوند. از شانس بد تلفن همراه من آنجا آنتن نمی‌داد و نمی‌توانستم همکارانم را با خبر کنم. از طرفی تاجوک و همدستانش افراد خطرناکی بودند و هر کدام به سلاح مجهز بوده و با کوچک‌ترین برخوردی بی‌شک دست به سلاح می‌شدند. در این شرایط من باید تصمیمی می‌گرفتم که به مشکل برنخورم و کسی هم آسیب نبیند. تصمیم گرفتم تاجوک را به بهانه‌ای از خانه بیرون بکشم. اول محافظ‌هایش مخالفت کردند اما تاجوک که به پژمان خیلی اعتماد داشت به آنها گفت امن است. وقتی از خانه بیرون آمدیم اشاره‌ای کردم و دستگیر شد. با دستگیری این مجرم خطرناک، موفق شدیم تعداد زیادی از خودروهای سرقتی را از پاکستان به ایران برگردانیم. پژمان هم به خاطر سرقت‌هایش تحویل زندان و پس از چهار سال حبس آزاد شد و در تمام این مدت با او همراه بودم.

پژمان، نماز خواندن را در آگاهی یاد گرفت و قرآن خواندن را وقتی در سیستان و بلوچستان با هم بودیم. سه جزء قرآن را هم در زندان حفظ کرد. پژمان توبه کرد و پس از آزادی به دامداری مشغول شد و بعد از ۴۰ سال هنوز با او در تماس هستم. وقتی از او پرسیدم چه شد توبه کردی، جواب داد: دیدم خیلی راحت هستی وقتی نماز می‌خوانی و زندگی راحتی داری. هنگام نماز خواندن از دغدغه‌ها دور می‌شوی، من هم دوست دارم زندگی‌ام را عوض کنم.



با خودم گفتم همه

زحمت‌ام از بین رفت و لو

رفتیم و دیگر نمی‌توانم

سردهسته خطرناک

مالخرها را بازداشت

کنم. در همین افکار

بودم که یک ساعت

بعد تاجوک زنگ زد